

An Analysis of the Scope of the Principle of Divine Grace (*Luḥf*) According to Scholars of Jurisprudential Principles¹

Mahdi Nosratian Ahoor ² 


2. Associate professor, Department of Theology, Jurisprudence, and Law, Faculty of Islamic
Studies, University of Quran and Hadith, Qom, Iran
Email: nosratian.m@qhu.ac.ir



Abstract

The analysis and evaluation of the scope of the Principle of Divine Grace (*Qā'idat al-Luḥf*) according to scholars of jurisprudential principles (*Uṣūliyyūn*) is the main question of this study. Conducted under the presupposition of the necessity of divine grace and adopting a constructive rather than foundational analytical approach, this research critically examines the theories of these scholars—a task deemed necessary due to the paucity of studies in this area. The findings reveal that the approach mandating categorical grace (*luḥf tanjīzi*) is incompatible with rational judgment, as reason recognizes no condition other than the realization of the subject in affirming the obligation of divine grace. The perspective advocating the absolute obligation of grace is subject to three interpretations, all of which are found to be invalid and unacceptable. A significant flaw in the categorical grace approach lies in the incompleteness of its foundational basis, particularly when the ground of this distinction is

1. **Cite this article:** Nosratian Ahoor, Mahdi. (2024). An Analysis of the Scope of the Principle of Grace (*Luḥf*) According to Scholars of Jurisprudential Principles. *Naqd va Nazar*, 29(115), pp. 63-87.
DOI: 10.22081/JPT.2024.69971.2157

 **Article type:** Research; **Publisher:** Islamic Propagation Office of the Seminary of Qom (Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran)

 **Received:** 2024/09/24 •  **Revised:** 2024/10/17 •  **Accepted:** 2024/10/17 •  **Online publication date:** 2024/12/19

© The Authors



an appeal to interpretive inclination (*inṣrāf*). Furthermore, the perspective that necessitates fulfilling grace (*luṭf muḥaṣṣil*) conflicts with the definition of preparatory grace (*luṭf muqarrib*), while the real obligation approach to grace addresses objections on the minor premise of the argument rather than contributing to restrictive approaches to the Principle of Divine Grace. I support the differentiation between types of grace, considering some obligatory and others recommended. However, it requires a proper interpretation that harmonizes with the established methodologies in both Islamic theology and jurisprudential principles (*uṣūl al-fiqh*).

Keywords

Categorical and contingent grace, ordinary and non-ordinary grace, scope of the Principle of Grace, fulfilling and preparatory grace, absolute and conditional grace.



نظر
مجلس

سال بیست و نهم، شماره سوم (پیاپی ۱۱۵)، پاییز ۱۴۰۳

تحلیل گستره قاعده لطف در اندیشه اصولیون^۱

مهدی نصرتیان اهور^۲ 

۲. دانشیار، گروه کلام و فقه و حقوق، دانشکده علوم و معارف اسلامی، دانشگاه قرآن و حدیث قم، قم، ایران.

Email: nosratian.m@qhu.ac.ir



چکیده

تحلیل و ارزیابی گستره قاعده لطف در اندیشه اصولیون، مسئله اصلی تحقیق پیش روست. این تحلیل با پیش فرض وجوب لطف و با رویکرد بنایی، نه تحلیل مبنای، به ارزیابی نظریات اندیشمندان اصولی می‌پردازد؛ امری که به علت کمبود پژوهش در این زمینه، ضروری و لازم است. مهم ترین دستاوردهای تحقیق حاضر را می‌توان بدین شکل ترسیم کرد: رویکرد واجب کننده لطف تنجیزی با مقتضای حکم عقلی سازگار نیست؛ زیرا عقل در حکم به وجوب لطف هیچ شرطی را غیر از تحقق موضوع دخیل نمی‌داند. نگرش وجوب لطف مطلق با سه تفسیر تبیین پذیر است که هر سه تفسیر، مردود و غیر قابل پذیرش است. مهم ترین اشکال رویکرد وجوب لطف ناتمام بودن مبنای آن است، به ویژه اگر مبنای این تفکیک تمسک به انصراف باشد. رویکرد وجوب گر لطف محصل با تعریف لطف مقرب ناسازگار است. نگرش وجوب لطف واقعی نیز اساساً ناظر به اشکال صغروی بر لطف است و جزء رویکردهای تضییق گر قاعده لطف نیست. نگرش تفاوت میان برخی اقسام لطف و واجب دانستن بعضی، و

۶۵



نظر

تحلیل گستره قاعده لطف در اندیشه اصولیون

۱. **استناد به این مقاله:** نصرتیان اهور، مهدی. (۱۴۰۳). تحلیل گستره قاعده لطف در اندیشه اصولیون، نقد و نظر،

Doi: 10.22081/JPT.2024.69971.2157

۲۹(۱۱۵)، صص ۶۳-۸۷.

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران) © نویسندگان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۳ □ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۷/۲۶ □ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۲۶ □ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۹/۲۹

© The Authors



مستحب دانستن برخی دیگر مورد پذیرش نگارنده است؛ هر چند باید تفسیر صحیح از آن ارائه کرد که با رویکرد مقبول در دو علم کلام و اصول سازگار باشد.

کلیدواژه‌ها

لطف تنجیزی و تعلیقی، لطف متعارف و غیر متعارف، گستره قاعده لطف، لطف محصل و مقرب، لطف مطلق و مشروط.



نظر
شماره

سال بیست و نهم، شماره سوم (پیاپی ۱۱۵)، پاییز ۱۴۰۳

مقدمه

در علم کلام و اصول قواعد بسیاری وجود دارد که حکم اسناد بالادستی در مقام استنباط را ایفا خواهند کرد. برخی از این قواعد، از جمله قضایای مهم و مشترک و کاربردی هر دو علم است که می‌توان از قاعده حسن و قبح و قاعده لطف یاد کرد.

درباره قاعده لطف رویکردهای مختلفی وجود دارد؛ ولی رویکرد غالب در میان اصولیون و متکلمان امامیه، پذیرش وجوب لطف است. این قاعده در بسیاری از مسائل کلامی، مثل وجوب بعثت و شریعت (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴۸)، وجوب دوام بعثت و فراگیری آن در همه زمان‌ها (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۵۳)، وجوب نصب امام برای جامعه (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۶۳)، دلیل بر عصمت امام و تفسیر آن (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۶۵)، صحت عقوبت بر معصیت (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۰۹) و مسائل اصولی، مثل ترتب ثواب در امتثال واجب نفسی (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۱۱۰؛ حسینی میلانی، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۴۰)، اجماع (شیخ طوسی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، صص ۶۴۱-۴۶۲)، نفی حرج (رازی نجفی اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، صص ۷۳۸-۷۳۷)، وجوب فعل مباح در صورتی که مقدمه ترک حرام باشد (شیخ انصاری، ۱۴۲۶ق، صص ۴۲۶-۴۲۷)، عدم حجیت ظنون (کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۱۶۳)، قاعده ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع (اراکی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۳۸) و مسائل فقهی، مثل امر به معروف و نهی از منکر (شهید ثانی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۴۱۰)، وجوب نصب عامل دریافت‌کننده زکات (کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۴۳۶)، وجوب قضاوت (گلپایگانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۴)، ترتب ثواب بر افعال و عبادات صبی (انصاری شیرازی و پژوهشگران مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۴۲۹) کاربرد دارد. کاربرد این قاعده در سه علم و در برخی مسائل مهم این سه علم، تحقیق درباره این قاعده را ضروری می‌داند.

درباره قاعده لطف، گاه در اصل وجوب یا عدم وجوب این قاعده بحث می‌شود که دو دیدگاه عمده وجود دارد: الف) دیدگاه وجوب لطف که دیدگاه مشهور و قریب به اجماع اندیشمندان شیعی است، چه متکلم و چه اصولی. ب) دیدگاه عدم وجوب لطف که نگارنده نیز به همین دیدگاه پایبند است. [گاه نیز با پذیرش مبنای اول (وجوب





لطف) نسبت به گستره آن بحث می‌شود که آیا لطف به نحو مطلق واجب است یا در گستره آن تضییق وجود دارد؟ در صورت تضییق چه ملاکی برای آن بیان می‌شود؟].

مقاله حاضر با رویکرد دوم، به طرح بحث پرداخته است و وجوب لطف را پیش فرض خود تلقی می‌کند؛ از این رو به صورت بنایی به تحلیل نظریات می‌پردازد؛ بدین معنا که در این تحلیل اصلاً به ادله عدم وجوب لطف نظر نخواهد داشت و آن را در نقد و بررسی و احیاناً رد نظریه‌ای دخالت نخواهد داد، بلکه با پذیرش ادله اقامه شده بر وجوب و تسلیم شدن برابر مفاد آن تلاش خواهد کرد هر رویکرد مضیق قاعده لطف را ارزیابی کند و به هر میزان که با مبنای پیش فرض مسئله سازگار باشد، آن را بپذیرد و در صورت مغایرت، آن را رد کند.

روش مقاله حاضر توصیف دیدگاه‌ها و سپس تحلیل و به استنتاج در آوردن برخی از این دیدگاه‌ها، و ارزیابی میزان سازگاری آن را دلیل اثبات گر لطف می‌داند تا انسجام درونی نظریه ارزیابی و تحلیل شود.

با توجه به اهمیت و کاربرد این قاعده در وهله اول و نبودن تحقیقی که گستره قاعده لطف از منظر اصولیون و حتی متکلمان را بررسی کند سبب می‌شود تحقیق درباره گستره قاعده لطف اهمیتی ویژه یابد. به راستی لطف واجب بر خداوند در چه مواردی و با چه قیودی است؟ منشأ این تضییق و تقیید چیست و چه مقدار می‌توان با این تضییق ساختن همراهی کرد؟

هر تحقیقی به طور طبیعی از پیشینه عام برخوردار است که تحقیق حاضر نیز از این امر مستثنی نیست. در بیشتر کتاب‌های کلامی در مبحث عدل، به بحث از قاعده لطف پرداخته شده است و در بیشتر کتاب‌های اصولی به هنگام بحث از رویکردهای مختلف در اثبات حجیت اجماع نیز به مبحث لطف اشاره می‌شود. نزدیک‌ترین کتابی که به صورت خاص قاعده لطف را بررسی کرده است، کتاب قواعد کلامی لطف، اصلح، عدل و فضل نوشته برنجکار و همکاران (۱۴۰۱) و کتاب القواعد الکلامیه نوشته ربانی گلپایگانی (۱۳۹۲) است؛ با این تفاوت که در کتاب اول، قاعده لطف به چالش کشیده شده و وجوب آن مردود دانسته شده است؛ ولی در کتاب دوم، وجوب قاعده لطف

پذیرفته شده است. از میان مقالات نیز می‌توان به مقاله «رویکرد اصولیون به قاعده لطف در سنجۀ اعتبار» نوشته نصرتیان اهور (۱۴۰۱) اشاره کرد. در این مقاله، هرچند به رویکرد اصولیون به قاعده لطف اشاره می‌شود، هیچ نقد و ارزیابی‌ای به خود این رویکردها صورت نگرفته، بلکه به صورت مبنایی این رویکردها بررسی شده است؛ یعنی به جهت اینکه، مبنای نگارنده مقاله رویکرد اصولیون به قاعده لطف انکار قاعده لطف است اشاره می‌کند که ارزیابی و صحت‌سنجی نظریات اصولیون فرع بر پذیرش قاعده است و در صورتی که اصل وجوب مورد تشکیک قرار گیرد، بحث از صحت‌سنجی نظریات ذکر شده، معنادار نخواهد بود. با این توضیح، معلوم می‌شود که موضوع تحقیق مقاله حاضر از پیشینه خاص برخوردار نیست. هیچ کتاب یا مقاله‌ای با پذیرش اصل قاعده لطف نسبت به ارزیابی رویکردهای مختلف تزییق‌گر قاعده لطف اقدام نکرده است و نظریات مختلف صحت‌سنجی نشده است.



۱. مفهوم‌شناسی

ماده «ل ط ف» دارای دو وزن صرفی است. گاه بر وزن فَعَلَ به معنای جسم کوچک است و گاه بر وزن فَعَلَ به معنای مهربانی و رفق در مقام عمل است. مصدر وزن اول لطافت است و مصدر وزن دوم لطف (فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۵۳).

در اصطلاح کلامی نیز تعریف‌های مختلفی ارائه شده است. شیخ طوسی در برخی کتاب‌هایش، لطف را داعی به واجب و منصرف‌کننده از حرام تعریف کرده است؛ «و اللطف فی عرف المتکلمین عبارة عما يدعو الی فعل واجب أو یصرف عن قبیح؛ لطف در عرف متکلمان عبارت است از چیزی که به انجام فعل واجب وادار می‌کند و از قبیح باز می‌دارد» (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۱۳۰).

برخی دیگر مثل قاضی عبدالجبار در بعضی نوشته‌های خود، لطف را به آنچه داعی و اختیار انسان را تغییر می‌دهد تعریف کرده است: «لأن اللطف هو عبارة عما یغیر دواعی الإنسان و اختیاره، فلا بد من أن یکون التمکین من الفعل قد تقدم؛ زیرا لطف، عبارت است از آنچه انگیزه انسان و اختیارش را تغییر می‌دهد. پس باید قدرت‌داشتن بر فعل



مقدم بر لطف باشد» (قاضی عبدالجبار، بی تا، ص ۷۳۰).

گاه نیز مثل سید مرتضی گفته‌اند: لطف عبارت است از فعلی که مکلف با وجود آن، طاعت را حتماً انتخاب می‌کند (در لطف محصل) و یا به انتخاب طاعت نزدیک‌تر می‌شود (در لطف مقرب)؛ به طوری که بدون آن لطف مکلف طاعت را انجام نخواهد داد و در هر دو حالت یعنی انجام لطف و عدم انجام لطف، اختیار مکلف همچنان بر حال خود باقی است؛

و ما يعلم الله تعالى أن المكلف يختار عنده الطاعة و يكون إلى اختيارها أقرب، و لولا له لم يكن من ذلك يجب أن يفعله، لأن التكليف يوجب ذلك، [...] و هذا هو المسمى (لطفاً)؛ آنچه را که خداوند متعال می‌داند با وجود آن مکلف طاعت را انتخاب می‌کند یا به انتخابش نزدیک‌تر می‌شود و اگر این فعل صورت نگیرد، مکلف طاعت را انتخاب نخواهد کرد. انجام آن بر خداوند واجب است؛ زیرا تکلیف چنین اقتضایی دارد [...] و این همان چیزی است که به آن لطف گفته می‌شود (سید مرتضی، ۱۳۸۷ق، ص ۳۳).

تعریف سوم با اقبالی بیشتر روبه‌رو بوده است و بیشتر متکلمان این تعریف را پذیرفته‌اند. مقاله حاضر نیز با پذیرش این معنا به علت همراهی مشهور، با تحلیل و بررسی رویکردهای مختلف به تعیین گستره قاعده لطف پرداخته است. در ادامه، به برخی دیدگاه‌هایی اشاره می‌شود که در تلاش‌اند تا گستره قاعده لطف را تضييق کنند:

۲. دیدگاه اول: وجوب لطف تنجیزی و عدم وجوب لطف تعلیقی

لطف تنجیزی آن است که مترتب شدن آثار بر آن متوقف بر شرطی نباشد و مانعی از آن نیز وجود نداشته باشد. در مقابل آن، لطف تعلیقی است؛ یعنی لطفی که ترتب اثر بر آن مترتب بر برطرف شدن مانع و نبود آن است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴۸).

در مبحث امامت می‌توان به هر دو قسم از این لطف دست یافت؛ به گونه‌ای که وجود امام را لطف تنجیزی معرفی کرده‌اند؛ ولی تصرف امام در جامعه و اعمال نظر و قدرت وی لطف تعلیقی و منوط به عدم مانع است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴۸)؛ همچنین

می‌توان مصادیقی نیز در علم اصول یافت (جزایری، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۷۲؛ کجوری شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵).

با بیان احتمالات ممکن در مسئله می‌توان به تحلیل تقسیم ذکر شده پرداخت که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف) تحقق موضوع در عین فقدان شرط حکم: یک فرض این است که مقصود قائلان به تفصیل ذکر شده آن است که در مصادیق گوناگون لطف تعلیقی باید تحقق موضوع و لطف را پذیرفت؛ منتهی حکم زمانی بر این موضوع مترتب است که مانع در کار نباشد؛ برای نمونه، در مثال کلامی تصرف امام در جامعه، لطف بودن تصرف امام پذیرفته شده است؛ ولی اتصاف این تصرف به وجوب زمانی است که مانع از بین رفته باشد و مردم نیز از امام تبعیت کنند. در صورت تبعیت مردم می‌توان تصرف امام را واجب دانست و در صورت عدم تبعیت در عین اینکه تصرف امام در مسائل اجتماعی و دینی، لطف است؛ واجب نیست و به اصطلاح منطقی، قضیه سالبه به انتفاء محمول است. این احتمال با ظاهر تقسیم سازگارتر است؛ زیرا تقسیم با حفظ وحدت مقسم و موضوع، انجام شده است.

در تحلیل و نقد این احتمال ابتدا به مقدمه‌ای درباره فاعل لطف اشاره می‌شود. فاعل لطف، گاه خداوند است و فعل به صورت مباحثی، فعل الله است و گاه مکلفی است که ثمره و فایده لطف نیز به خود مکلف بازمی‌گردد و در پاره‌ای مصادیق نیز فاعل لطف مکلفی است که ثمره لطف به دیگران بازمی‌گردد (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴۸). تصرف امام در جامعه و بیان احکام دینی از مصادیق قسم سوم است که امام مکلف به این تصرف است و فعل او لطفی است در حق دیگران. این بندگان هستند که از لطف و فعل امام سود می‌برند. اگر این فعل بر خداوند نیز منتسب می‌شود و خدا را نیز در این فعل به منزله فاعل لطف معرفی می‌کنند، از این جهت است که به امام تکلیف می‌کند که وظیفه تبیین احکام را بر عهده گیرد. پس از این جهت، خداوند فاعل لطف است؛ زیرا تکلیف کرده است و امام نیز فاعل دوم این لطف است؛ زیرا تصرف فعل مباحثی اوست. اگر تصرف امام در جامعه به تفسیر اول داخل در لطف تعلیقی باشد، گویا وجوب





مذکور مشروط است و پذیرش مردم شرط وجوب است؛ درحالی که به نظر می‌رسد وجوب مشروط نیست، بلکه نهایتاً واجب مشروط گردیده و متصف به این شرط است. در نتیجه لطف تنجیزی است و این ملطوف فیه است که معلق است. به عبارت دیگر، تصرف امام در جامعه مثل وجوب استطاعت برای حج نیست که اصل وجوب مشروط به استطاعت باشد، بلکه مثل وجوب نماز ظهر است که وجوبش مقید نیست؛ ولی خود نماز و واجب مقید به مثلاً زوال خورشید و رسیدن ظهر شرعی است. در نتیجه تقسیم لطف به تنجیزی و تعلیقی تقسیم صحیحی نیست. به عبارت دیگر، عقل در حکم کردن به وجوب لطف، هیچ شرطی را برای حکم به وجوب دخالت نمی‌داند، مگر اینکه آن قید سبب تحقق نیافتن موضوع شود؛ امری که به احتمال دوم بازمی‌گردد و خارج از تفسیر و احتمال اول است.

ب) عدم تحقق موضوع در صورت فقدان شرط و وجود مانع: مطابق این احتمال، در صورت بروز مانع از تصرف امام نمی‌توان تصرف وی را مصداقی از لطف دانست تا درباره حکم آن یعنی وجوب بحث و گفت‌وگو کرد. در اصطلاح منطق قضیه سالبه به انتفاء موضوع است. در واقع گویا در این موارد فعلاً لطف محقق نشده است و به تبع، واجب هم نیست، نه اینکه لطف از جهت موضوع محقق شده است؛ ولی این لطف واجب نشده است.

مهم‌ترین نقدی که بر این تعریف وارد است ناسازگاری آن با ظاهر تقسیم است؛ زیرا در تقسیم باید وحدت مقسم محفوظ بماند؛ درحالی که اساساً لطف معلق در حقیقت لطف نیست؛ بلکه اگر به آن لطف گفته می‌شود، مجاز است و در نتیجه لطف حقیقی همیشه منحصر در لطف تنجیزی است و لطف تعلیقی در حقیقت لطف نیست تا درباره وجوب یا عدم وجوب آن بحث شود.

۳. دیدگاه دوم: وجوب لطف مطلق و عدم وجوب لطف مشروط

برخی اندیشمندان گاه بین لطف مطلق و مشروط برای تعیین گستره وجوب قاعده لطف فرق می‌گذارند. آنها معتقدند لطف مطلق بر خداوند واجب است؛ ولی لطف مشروط

چنین وجوبی را بر خداوند نخواهد داشت. مقصود از لطف مطلق آن لطفی است که فعل مباحثی خداوند است و اوست که لطف را مستقیماً انجام می‌دهد. در مقابل آن، لطفی که فاعل آن فرد دیگری، مثل مکلفی از بین مکلفان است (کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۱، صص ۱۶۴-۱۶۵).

ظاهراً این تقسیم برای فرار از تناقض میان وجوب لطف و تحقق نیافتن ملطوف فیه است؛ بدین معنا که اگر لطف بر خداوند واجب باشد، از آنجا که خداوند اخلال به واجب نمی‌کند، باید ملطوف فیه محقق شده باشد. از سوی دیگر، به وجدان می‌دانیم برخی موارد لطف و مصادیق آن محقق نشده است، حال یا باید به کشف‌انی از محقق نشدن ملطوف فیه معتقد شویم و لطف را بر خداوند واجب ندانیم یا باید تحقق نیافتن این قسم از ملطوف فیه را دلیل بر تفصیل بدانیم.

این اندیشمندان تحقق نیافتن ملطوف فیه را دلیل تفصیل در اقسام لطف دانسته‌اند؛ زیرا انکار اصل وجوب لطف با توجه به ادله دال بر وجوب پذیرفتنی نیست. پس از میان این دو احتمال (عدم عدم وجوب مطلقاً و احتمال وجوب صرف لطفی که فعل مباحثی خداوند است)، احتمال دوم جمع بین ادله است؛ یعنی جمع میان دلیل دال بر وجوب لطف و محقق نشدن برخی اقسام لطف است.

در نقد این رویکرد باید پرسید: آیا مقصود از وجوب لطف مطلق و عدم وجوب لطف مشروط، وجوب و عدم بعد از تحقق موضوع یعنی لطف است یا مقصود این است که لطف واجب است یا مقصود آن است که در موردی که موضوع آن محقق شده است - یعنی فعل الله - لطف واجب است و در موردی که موضوع آن مشروط به تحقق است - یعنی فعل عباد - لطف واجب نیست؛ از این رو تردیدی در تحقق موضوع نداریم؛ ولی در افعال عباد به جهت اینکه ممکن است فاعل لطف به وظیفه خود عمل کند یا عمل نکند نمی‌توان به صورت قطعی آن فعل را واجب دانست، بلکه زمانی آن فعل را می‌توان واجب شمرد که فاعل به تحقق فعل از فاعل احراز شده باشد.

مطابق احتمال اول، لطف هیچ‌گاه مشروط نخواهد بود و وجوب لطف بی‌قید و شرط است؛ زیرا با ملاحظه ادله دال بر وجوب لطف باید گفت عقل هیچ‌گاه به صورت





مشروط، حکم به وجوب لطف ندارد، بلکه به فرض تحقق موضوع بدون هیچ شرطی حکم را نیز بر آن مترتب می‌کند.

اگر مقصود احتمال دوم است باید گفت به طور طبیعی، در همه قضایا می‌توان گفت ترتب حکم بر موضوع به فرض پیدایش موضوع است و هیچ‌گاه قضیه‌ای را نمی‌توان یافت که حتی با انتفاء موضوع، حکم بر آن مترتب شده باشد. پس اگر ملاک این است که در لطف مشروط زمانی وجوب می‌آید که موضوع محقق شده باشد، در همه اقسام لطف چنین است که بعد از احراز و تحقق موضوع، حکم بر آن مترتب خواهد شد. پس با این ملاک، لطف مطلق معنا نخواهد داشت و همه اقسام لطف مشروط خواهد بود.

اما اگر احتمال سوم مدنظر این اندیشمندان باشد، باید گفت از آنجا که نمی‌توانیم احراز کنیم موضوع محقق شده است یا نه، به صورت شرطی و احتمالی وجوب آن را می‌پذیریم. در واقع امر متأخر از حکم را در حکم دخالت داده‌ایم. در اصول، گاه از این حالت به مرحله مجعول یاد کرده‌اند و آن را از مرحله جعل متأخر دانسته‌اند. به عبارت دیگر می‌توان اشکال را این‌گونه تقریر کرد که تحقق موضوع در خارج کاشف است از اینکه فعل متصف به وجوب بوده است، نه اینکه آن را واجب کند؛ در حالی که بحث در قاعده لطف بحث از این است که لطف در چه مواردی واجب است، نه اینکه چه مواردی کاشف از وجوب است.

۴. دیدگاه سوم: وجوب لطف متعارف و عدم وجوب لطف غیر متعارف

عده‌ای از اندیشمندان، همچون محقق سبزواری، محقق نائینی و محقق خوئی میان لطف متعارف بین مردم و لطف غیر متعارف فرق گذاشته‌اند و معتقدند لطفی بر خداوند واجب است که بین مردم متعارف است. آنها معتقدند هیچ دلیل عقلی و یا نقلی وجود ندارد که لطف غیر متعارف را نیز واجب کند. پس اگر فعلی متعارف بین مردم نباشد، ولی خصوصیت لطف بودن، مقرب به طاعت و مبعذ از معصیت و یا محقق طاعت و پرهیز از معصیت را داشته باشد، الزامی برای صدور آن از خداوند وجود ندارد (سبزواری، بی‌تا، ج ۲،

ص ۸۳؛ خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۶۱؛ نایینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۵۰).

در تحلیل این تقسیم باید احتمالاتی مطرح و بررسی شود:

الف) تمسک به انصراف: اگر این متفکران معتقدند دلیل دال بر وجوب لطف صرفاً به لطف متعارف منصرف است و این دلیل نسبت به لطف غیرمتعارف دلالتی ندارد و باید به دنبال دلیل دیگری گشت و حسب فرض دلیل عقلی یا نقلی بر وجوب آن اقامه نشده است، عدم‌الدلیل می‌شود؛ دلیل بر عدم وجوب. در این صورت باید گفت انصراف معمولاً در دلیل شرعی لفظی رخ می‌دهد؛ بدین معنا که اگر لفظ اطلاق داشته باشد به گونه‌ای که می‌تواند شامل دو حالت شود، این اطلاق به دلایل مختلف به فرد خاص انصراف یافته و مختص آن شده است؛ درحالی که درباره قاعده لطف باید یک بررسی دقیق‌تری صورت گیرد.

۷۵



تحلیل گسترده قاعده لطف در اندیشه اصولیون

بسیاری از متکلمان و اصولیون دلیل بر قاعده لطف را ادله عقلی، مثل دلیل نقض غرض، تناقض و... می‌دانند و روشن است دلیل عقلی قابل انصراف نیست.

اگر مبنای این گروه تمسک به ادله نقلی در اثبات وجوب لطف است کما اینکه برخی اندیشمندان با تمسک به برخی آیات، همچون «وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و چون کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند نزد تو آیند، بگو: سلام بر شما. پروردگارتان رحمت را بر خود مقرر داشته که هر کس از شما به نادانی عمل بدی کند، آنگاه بعد از آن توبه کند و به اصلاح (کار خود) پردازد. بی‌تردید خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است» (انعام، ۵۴) و یا «وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ؛ و رحمت من همه موجودات را فراگرفته است» (اعراف، ۱۵۶)، به وجوب قاعده لطف پایبند شده‌اند (حسینی میلانی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۳۸). در این صورت باید گفت اگر مخاطب به انجام لطف، بندگان بودند، تکلیف به انجام لطف، به امور متعارف تعلق می‌گرفت و غیرمتعارف از خطاب خارج بود. به عبارت دیگر، در صورتی که انشا و تکلیف در کار باشد، مکلف در امور متعارف مکلف است و در امور غیرمتعارف تکلیفی نخواهد داشت و دلیل از آن انصراف دارد؛ درحالی که در ادله بالا از آنجا که



ناظر بحث اخبار از واقع است و سخن از تکلیف و مکلف نیست، انصراف معنا نخواهد داشت. در مباحث کلامی به طور عمده وقتی بحث از وجوب و عدم وجوب لطف می شود، به افعالی توجه شده است؛ یعنی افعالی که فاعل آن خداوند است. پس برای انصراف مذکور، موردی نمی توان یافت.

ب) تمسک به قدر متقین: شاید بتوان تقسیم ذکر شده را بر اساس تمسک به قدر متقین توجیه کرد؛ بدین صورت که آنچه به صورت یقینی می توان به وجوبش پایبند شد، لطف متعارف است؛ ولی اساساً درباره لطف متعارف شک در وجوب تصورپذیر است و در نتیجه در دلیل لپی به قدر متیقن اکتفا شود.

اگر مقصود قائلان به تفصیل بالا همین تقریر باشد، باید گفت تمسک به قدر متیقن در جایی است که دلیل شرعی غیر لپی باشد؛ در حالی که در قاعده لطف، یا دلیل عقلی بر وجوب اقامه شده است و در نتیجه تمسک به قدر متیقن بی معناست و یا دلیل نقلی مثل آیات سابق بر آن اقامه شده است که باید به هنگام شک در وجوب لطف غیر متعارف به اطلاق دلیل تمسک کرد، نه اینکه به قدر متیقن تمسک شود؛ زیرا با وجود اطلاق، جایی برای تمسک به قدر متیقن باقی نخواهد ماند. بلکه اگر دلیل بر وجوب ادله ای، همچون اجماع بود و شک داشتیم که اجماع هم در بردارنده لطف متعارف و غیر متعارف می شود یا صرفاً شامل لطف متعارف می شود، جای بحث از قدر متیقن باقی می ماند؛ در حالی که نظریه پردازان در این مبحث به اجماع تمسک نجسته اند.

ج) تمسک به اصل: ممکن است کلام این اندیشمندان سترگ چنین توجیه شود که ما به وجوب لطف غیر متعارف شک داریم و از آنجا که دلیل قطعی بر آن اقامه نشده است، به اصل اولی در مسئله یعنی عدم الوجوب تمسک می جوئیم.

در توضیح مطلب باید گفت در مباحث کلامی برخی از متفکران معتقدند نمی توان به اصل عملی تمسک جست؛ زیرا اعتقادات از جنس علم و دانش است و اصول عملی در اموری جاری است که از سنخ عمل باشد و گاه نیز این عمل مقید می شود به عمل جوارچی، نه جوانحی (برنجکار، ۱۳۹۱، ص ۳۳).

اگر کسی با این مبنا موافق نباشد، بلکه اعتقادات را نیز از سنخ عمل بداند و در عین

حال در آن نیز اصل عملی را جاری بدانند، کما اینکه نگارنده چنین مبنایی دارد، می‌توان کلام این بزرگان را توجیه کرد و از اصل بهره گرفت.

این احتمال نیز در مسئله ذکر شده کارساز نیست؛ زیرا هرچند اصل عملی در مراحل استنباط اولین مرحله برای شروع تحقیق است، آخرین مرحله در اعتقادورزی کلامی یا فتوای فقهی است. در نتیجه باید دید در مقام اعتقادورزی مراحل دیگری غیر از اصل امکان‌پذیر است یا خیر. در پاسخ باید گفت طبق مبنای کسانی که قائل به دلالت ادله نقلی، مثل آیات سابق بر وجوب لطف باشد، تمسک به اطلاق مقدم بر تمسک به اصل است؛ زیرا دلیل لفظی است و با وجود دلیل لفظی نوبت به اصل نمی‌رسد، و طبق مبنای کسانی که ادله عقلی، همچون نقض غرض، تناقض و ... را دلیل وجوب بدانند، باز با وجود این ادله عام به منزله قواعد بالادستی نوبت به تمسک به اصل نمی‌رسد. در نتیجه احتمال ذکر شده نیز پذیرفتنی نیست.



۵. دیدگاه چهارم: وجوب لطف محصل و عدم وجوب لطف مقرب

آنچه در علم کلام در تفاوت میان لطف محصل و مقرب گفته می‌شود، توجه به نتیجه و غایت است. اگر در لطف صرفاً اصل نزدیک شدن به طاعت و دور شدن از معصیت مدنظر باشد، به قطع نظر از اینکه نتیجه نیز حاصل می‌شود یا غیر، و به عبارت اصولی، به صورت لابشرط باشد، این فعل، لطف مقرب است؛ ولی اگر حصول نتیجه حتمی و قطعی باشد؛ یعنی لطف سبب شود انسان اختیاراً طاعت را انتخاب کند و از معصیت دوری گزیند، به آن لطف محصل گویند.

برخی صاحب‌نظران لطف محصل را واجب دانسته‌اند؛ ولی لطف مقرب را نه (موسوی

قزوینی، ۱۴۲۷ق، ج ۴، ص ۶۲۲).

قبل از نقد این دلیل، ابتدا به برخی از ویژگی‌های لطف از منظر متکلمان اشاره می‌شود: لطف نباید سلب اختیار از مکلف کند. از سویی نیز نباید داخل در شرایط تکلیف و از جمله مقومات آن باشد. از سویی نیز در صورت انجام‌نگرفتن لطف از سوی خدا، مکلف قطعاً اطاعت را رها خواهد کرد و یا معصیت را مرتکب خواهد شد. حال با



ملاحظه این چند ویژگی باید گفت در لطف مقرب شرط نشده است که نباید نتیجه حاصل نشود؛ یعنی بشرط عدم حصول نتیجه نیست، بلکه شرط نشده است که نتیجه حاصل شود؛ یعنی نسبت به حصول یا عدم حصول نتیجه لایبشرط است. در نتیجه باید حتی لطف مقرب را واجب دانست؛ زیرا عدم وجوب آن یعنی یقین به عدم حصول نتیجه؛ در حالی که با وجوب لطف حصول نتیجه ممکن است و همان دلیلی - یعنی نقض غرض، تناقض و ... - که لطف محصل را واجب می‌کرد، دلیل نیز لطف مقرب را واجب می‌کند. چنین نیست که دلیل صرفاً لطف محصل را واجب کند.

۶. دیدگاه پنجم: وجوب لطف واقعی و عدم وجوب لطف تخیلی

گاه با تبیین فرق میان لطف تخیلی و لطف واقعی می‌خواهند گستره قاعده را تضییق کنند؛ بدین صورت که قاعده لطف و وجوب لطف واقعی را ثابت می‌کند، نه لطف تخیلی (رازی نجفی اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۷۳۸).

به نظر می‌رسد، این رویکرد تضییق قاعده لطف نیست و در صدد بیان گستره قاعده نیست، بلکه بیشتر در صغرای قاعده اشکال مطرح می‌سازد تا در کبری؛ یعنی مستشکل قاعده را به نحو مطلق قبول دارد؛ ولی در اینکه این فعل مصداق لطف است یا تخیل شده است و مصداق آن است، تشکیک می‌کند که گاه افعالی به نظر لطف می‌رسد؛ ولی در واقع چنین نیست. در نتیجه لزومی ندارد خداوند متعال چنین فعلی را انجام دهد. ممکن است این نظریه را به گونه دیگر تقریر کرد تا داخل در نزاع کبری شود و مصداقی از نظریات تضییق کننده قاعده لطف باشد. با تفسیری که صاحب هدایةالمسترشدین از لطف مقرب ارائه می‌دهد می‌توان به این تقریر رسید. وی معتقد است در لطف مقرب چون به صورت قطعی نمی‌توان مقتضی را ثابت کرد، بلکه ممکن است تصور شود مقتضی تحقق یافته است؛ در حالی که در واقع مقتضی شکل نگرفته باشد نمی‌توان آن را واجب دانست، برخلاف لطف محصل که همیشه می‌توان وجود مقتضی را به صورت قطعی کشف کرد و آن را محقق دانست. گویا تفاوت میان لطف محصل و مقرب تفاوت میان مقتضی واقعی و ظاهری است؛ یعنی در لطف محصل مقتضی واقعی

و حتمی است؛ درحالی که در لطف مقرب به ظاهر مقتضی وجود دارد؛ ولی ممکن است در واقع مقتضی موجود نباشد. البته ممکن است در خارج نیز موجود باشد. پس به نحو صدرصدی نمی توان گفت مقتضی موجود است. بنابراین وقتی وجود مقتضی به نحو قطعی احراز نشده باشد نمی توان حکم به وجود آن داد (رازی نجفی اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۷۳۸). وی معتقد است شاید مقصود صاحب نظریه بالا بین لطف تخیلی و واقعی، همین تفسیر باشد (رازی نجفی اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۷۳۸).

این تفسیر نیز هرچند نزاع را از صغروی خارج می کند و لطف بودن را مفروض می داند، اشکال آن است که تفسیر ذکر شده اختلاف میان لطف محصل و مقرب را به مقام اثبات ناظر می داند؛ یعنی در لطف محصل، مقتضی به نحو یقینی احراز شده است؛ ولی در لطف مقرب احراز ظاهری است و ممکن است مطابق با واقع نباشد و مقتضی نداشته باشد؛ درحالی که مطابق نظریه متکلمان اول اینکه، اختلاف در مقام ثبوت است، دوم اینکه، در لطف مقرب قطعاً مقتضی وجود دارد؛ ولی مقتضی علت تامه تحقق نتیجه نیست. این طور نیست که در لطف مقرب و لطف تخیلی بگوییم شاید مقتضی موجود نباشد و تصور شده است، مقتضی دارد، بلکه پیش فرض لطف مقرب این است که مقتضی برای تحقق فعل دارد؛ ولی این مقتضی ممکن است با مانعی قوی تر روبه رو شود و ممکن است بدون مانع باشد. پس تفاوت در نوع مقتضی است، نه در اصل وجود یا عدم وجود مقتضی.

۷. دیدگاه ششم: وجوب لطف در غیر مستقلات عقلیه و استحباب لطف در مستقلات عقلیه

برخی اندیشمندان به تقسیمی از لطف اشاره می کنند که در آن، لطف به واجب و مستحب دسته بندی می شود (کجوری شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵). این تقسیم هرچند از جهت نوع آن مورد قبول است؛ یعنی برخی موارد لطف واجب است و برخی دیگر از آنها قطعاً واجب نیست؛ ولی تفسیری که از آن ارائه می شود، مورد بحث و نظر است؛ زیرا در تفسیر این تقسیم گفته اند: در موردی که عقل به نحو مستقل نتواند حکم کند و به دست آوردن حکم آن بسته به مراجعه به نظر شارع باشد، این لطف و بیان حکم واجب





است؛ ولی اگر در موردی عقل به تنهایی و مستقل از شریعت بتواند به حکم دست یابد و شارع نیز به آن فعل اشاره کند، مصداق لطف مستحب است؛ به گونه‌ای که اگر ترک می‌کرد، مذمتی از سوی عقل مطرح نبود (کجوری شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵).

این تفسیر با ابهام و اشکال مواجه است: اول اینکه، مقصود از اینکه لطف واجب در موردی است که عقل مستقلاً آن را نمی‌فهمد، آیا مقصود حکم همان مورد است یا حکم آن چیزی را که نسبت به او لطف است؟ برای نمونه درباره‌ی وجوب نماز آیا مقصود حکم خود نماز است که عقل از آنجا که مستقلاً نمی‌فهمد، حال که شریعت اعلام می‌کند نماز واجب است، این مصداقی از لطف واجب است؛ ولی مثلاً دروغ گفتن حرام است؛ چون عقل حکم قبح دروغ‌گویی را می‌فهمد. پس این حکم شرع مصداقی از لطف مستحب می‌شود. آیا مقصود این است؟ در این صورت اشکالی که وجود دارد خلط بین معنای لطف و معنای تکلیف است؛ زیرا لطف همیشه درباره‌ی تکلیفی صورت می‌گیرد و بین لطف و تکلیف غیریت است، نه اینکه این مورد از همان جهت که تکلیف است، لطف نیز باشد. یا مقصود این است که عقل حکم آن چیزی را می‌فهمد که الآن این فعل لطف درباره‌ی اوست مثل تکالیف شرعی که نسبت به تکلیف عقلی لطف هستند؟ اشکال این تفسیر نیز ناسازگاری با کلمات متکلمان است زیرا متکلمان معتقدند اگر تکلیف شرعی واجب است و نسبت به تکالیف عقلی نیز لطف شمرده می‌شود پس در عین اینکه ملطوف فیه را عقل درک کرده است لطف متصف به وجوب گردید نه استحباب.

دوم اینکه، مختص به مواردی است که عقل توان فهم حکم را ندارد؛ ولی نسبت به فعل خداوند که مصداق احکام نیست، آیا باز هم لطف مستحب داریم یا خیر؟ قطعاً باید داشته باشیم؛ ولی این تفسیر توان توجیه ندارد.

بله شاید بتوان تفسیر دیگری از تقسیم ارائه کرد که با توجه به آن، عنوان تقسیم نیز باید به وجوب لطف در واجبات و استحباب لطف در مستحبات تغییر کند. لطف مستحب فعلی است که در عین اینکه دارای مصحلت و حسن است، این مصحلت و حسن به اندازه‌ی الزام نیست؛ به گونه‌ای که اگر فاعل آن، فعل را ترک کرد، عقل مذمت

نمی‌کند؛ ولی اگر انجام داد، مدحش می‌کند. در مقابل، لطف واجب است که دارای مصلحت ملزومه است و نباید ترک شود. اگر مقصود این احتمال باشد، شاید بتوان گفت با مبنای متکلمان نیز سازگار است و می‌توان به نحو شفاف و روشن‌تر چنین گفت که لطف واجب آن فعلی است که تأمین‌کننده غرض تکلیف الزامی است و لطف مستحب آن فعلی است که تأمین‌کننده غرض تکلیف غیرالزامی است. وجه سازگاری آن با مبنای متکلمان توجه به تعریف آنان از لطف است؛ زیرا آنها در تعریف لطف می‌گویند که لطف همان چیزی است که بندگان را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌سازد و یا آنچه با وجودش بندگان قطعاً خدا را اطاعت می‌کنند و معصیت را رها می‌نمایند؛ هر چند شاید در اول به قرینهٔ مقابله، برداشت شود که مقصود از طاعت، تکلیف الزامی است و در مقابل، معصیت که نسبت به حرام تحقق می‌یابد؛ ولی می‌توان از طاعت و معصیت معنای عام برداشت کرد و طاعت به هر نوع فعل راجح و مطلق مطلوب تفسیر شود که شامل واجب و مستحب گردد و معصیت شامل هر نوع عمل غیر راجح شود که حرام و مکروه داخل این عنوان باشد در این صورت هر فعلی که مقرب به طاعت باشد لطف است. اگر مقرب به طاعت وجوبی باشد، متصف به وجوب و اگر مقرب به طاعت غیر وجوبی باشد، متصف به استحباب خواهد شد.

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین اشکالی که بر رویکرد وجوب‌گر لطف تنجیزی و سلب‌کنندهٔ وجوب از لطف تعلیقی وارد است، سازگار نبودن با مقتضای حکم عقلی است؛ زیرا تفسیر معقولی که از این تقسیم می‌توان ارائه کرد، تفسیر لطف تنجیزی به ترتب حکم بر موضوع بدون هیچ شرط، و تفسیر لطف تعلیقی به ترتب حکم بر موضوع، پس از تحقق برای شروط حکم است. عقل در حکم به وجوب لطف، هیچ شرطی را غیر از تحقق موضوع دخیل ندانسته است.

در رویکرد دوم که حکم به وجوب لطف مطلق و عدم وجوب لطف مشروط می‌کند، طبق هر سه تفسیر ارائه‌شده، تقسیم پذیرفتنی نیست؛ زیرا طبق تفسیر اول از آن





اساساً لطف مشروط محقق نمی‌شود و صرفاً لطف مطلق فقط قابل تصور است و طبق تفسیر دوم از آن، لطف همیشه مشروط است و اساساً لطف مطلق وجود خارجی نخواهد داشت و طبق تفسیر سوم، ناظر به مقام اثبات و کشف از مقام حکم است.

رویکرد سوم میان لطف متعارف و غیرمتعارف فرق می‌گذارد. طبق این احتمال لطف متعارف واجب است؛ ولی لطف غیرمتعارف متصف به وجوب نیست. اشکال این تضييق ناتمام بودن مبنای آن است، زیرا این تفاوت یا بر اساس تمسک به انصراف است که در دلیل لفظی شرعی انصراف معنا دارد؛ ولی در قاعده لطف بسیاری از متکلمان بر اساس دلیل عقلی به اثبات قاعده لطف پرداخته‌اند. حتی به فرض اینکه دلیل نقلی اثبات گر قاعده لطف باشد، باز می‌توان به این منشأ ایراد گرفت؛ زیرا انصراف در تکلیف و خطاب تشریحی معنا دارد، نه در اخبار از واقع. اگر مبنای این تضييق تمسک به قدر متیقن است، باید گفت این تمسک جایی درست است که دلیل عقلی یا نقلی دال بر وجوب لطف اجمال داشته باشد؛ درحالی که دلیل عقلی و نقلی اطلاق دارد و هیچ اجمالی در آن مشاهده نمی‌شود. اگر مبنای تضييق ذکر شده تمسک به اصل باشد می‌توان اشکال کرد تمسک به اصل در جایی است که دست از دلیل عقلی یا نقلی کوتاه باشد؛ درحالی که اطلاق دلیل اثبات گر وجوب لطف می‌تواند منتفی کننده موضوع اصل باشد.

رویکرد چهارم میان لطف محصل و مقرب فرق گذاشته است و لطف محصل را واجب و لطف مقرب را غیر واجب دانسته است. مهم‌ترین نقد این نگرش توجه نکردن به تعریف لطف مقرب است. در لطف مقرب شرط نشده است که نباید نتیجه حاصل شود تا گفته شود لطف مقرب از آنجا که به نتیجه مطلوب ختم نمی‌شود، وجوب ندارد.

رویکرد پنجم میان لطف واقعی و تخیلی فرق گذاشته است. لطف واقعی را واجب و لطف تخیلی را غیر واجب معرفی می‌کند. مهم‌ترین نقد این رویکرد توجه به اشکال صغروی در قاعده لطف است و اساساً جزء نظریات تضييق کننده وجوب لطف نیست.

رویکرد ششم میان لطف واجب و مستحب فرق می‌گذارد و معتقد است برخی اقسام لطف در عین آنکه، لطف هستند وجوب ندارند و صرفاً رحجان و استحباب دارند؛ ولی

برخی دیگر در عین لطف بودن واجب نیز هستند. این رویکرد مورد پذیرش نگارنده است؛ هرچند برخی تفاسیر ارائه شده از آن، پذیرفتنی نیستند و تفسیر صحیحی که از این دو قسم می توان ارائه کرد، این است که لطف مستحب فعلی است که در عین اینکه، دارای مصحلت و حسن است، این مصحلت و حسن به اندازه الزام نیست؛ به گونه ای که اگر فاعل آن، فعل را ترک کرد، عقل مذمت نمی کند؛ ولی اگر انجام داد، مدحش می کند. در مقابل، لطفی واجب است که دارای مصحلت ملزمه است و نباید ترک شود. این تفسیر با تعریف متکلمان از لطف نیز سازگار است.



فهرست منابع

- اراکي، محمدعلي. (۱۳۷۵). أصول الفقه (ج ۱، چاپ اول). قم: مؤسسه در راه حق.
- انصاری شیرازی، قدرت الله؛ پژوهشگران مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام. (۱۴۲۹ق). موسوعة أحكام الأطفال و أدلتها (ج ۴، چاپ اول). قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
- اصفهانى، محمدحسین. (۱۴۲۹ق). نهایی الدراییه فی شرح الکفایه (ج ۲، چاپ دوم). بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
- برنجکار، رضا. (۱۳۹۱). روش شناسی علم کلام (چاپ دوم). قم: دارالحدیث.
- برنجکار، رضا؛ میرافضلی، سید ایوب و نصرتیان اهور، مهدی. (۱۴۰۱). قواعد کلامی لطف، اصلح، عدل و فضل (چاپ اول). قم: دارالحدیث.
- جزایری، محمدجعفر. (۱۴۱۵ق). منتهی الدراییه فی توضیح الکفایه (ج ۴، چاپ چهارم). قم: مؤسسه دارالکتاب.
- حسینی میلانی، سید علی. (۱۳۹۲). جواهر الکلام فی معرفة الامام و الامامة (ج ۱، چاپ دوم). قم: مرکز حقایق اسلامی.
- حسینی میلانی، سید علی. (۱۴۲۸ق). تحقیق الأصول (ج ۳، چاپ دوم). قم: الحقائق.
- خویی، ابوالقاسم. (۱۴۱۳ق). مصباح الأصول، تقریرات محمد سرور واعظ حسینی بهسودی (ج ۱، چاپ اول). قم: مکتبه الداوری.
- رازی نجفی اصفهانی، محمدتقی بن عبدالرحیم. (۱۴۲۹ق). هداية المسترشدين (ج ۲، چاپ دوم). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ربانی گلپایگانی، علی. (۱۳۹۲). القواعد الکلامية (چاپ اول). قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
- سبزواری، عبدالاعلی. (بی تا). تهذیب الأصول (ج ۲، چاپ دوم). قم: مؤسسه المنار.
- سید مرتضی. (۱۳۸۷ق). جمل العلم و العمل (چاپ اول). نجف اشرف: مطبعة الآداب.



شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۳۸۶). الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (ج ۲، چاپ اول). بیروت: دار التعارف للمطبوعات.

شیخ انصاری، مرتضی. (۱۴۲۶ق). الفوائد الأصولیه (چاپ اول). تهران: شمس تبریزی.

شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۶ق). الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد (ج ۲، چاپ دوم). بیروت: دارالأضواء.

شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۱ق). العُدّه فی أصول الفقه (چاپ اول). قم: نشر محمدتقی علاقبندیان.

علامه حلی. (۱۴۱۳ق). کشف المراد (مصصح، محقق و تعلیق: حسن زاده آملی، چاپ چهارم). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

فیومی، احمد. (بی تا). المصباح المنیر (ج ۲). بیروت: دارالقلم.

قاضی عبدالجبار، ابوالحسن. (بی تا). متشابه القرآن. قاهره: مکتبه دارالتراث.

کاشف الغطاء، علی. (۱۳۸۱ق). النور الساطع فی الفقه النافع (ج ۱، چاپ اول). نجف اشرف: الآداب.

کجوری شیرازی، محمد مهدی. (۱۳۸۰). الاجتهاد والتقلید (چاپ اول). قم: النهاوندی.

گلپایگانی، سید محمد رضا. (۱۴۱۳ق). کتاب القضاء (مقرر: سید علی حسینی میلانی، ج ۱، چاپ اول). قم: دار القرآن الکریم.

موسوی قزوینی، علی. (۱۴۲۷ق). تعلیقه علی معالم الأصول (ج ۴، چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

نایینی، محمد حسین. (۱۳۷۶). فوائد الأصول (ج ۳، چاپ اول). قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

نصرتیان اهور، مهدی. (۱۴۰۱). رویکرد اصولیان به قاعده لطف در سنجه اعتبار. فصلنامه پژوهش های اصولی، ۹ (۳۰)، صص ۱۲۵-۱۵۲.



References

- ‘Allāma al-Ḥillī. (1992). *Kashf al-murād* (H. Hassanzadeh Amoli, ed., 4th ed.). Qom: Islamic Publishing Institute. [In Arabic]
- Ansari Shirazi, G.; Researchers of Markaz Fiqhī A’imma-yi Aṭḥār. (2008). *Mawsū‘at aḥkām al-aḥkām wa adillatuhā* (vol. 4, 1st ed.). Qom: Markaz Fiqhī A’imma-yi Aṭḥār. [In Arabic]
- Araki, M. A. (1996). *Uṣūl al-fiqh* (vol. 1, 1st ed.). Qom: Mu’assasa-yi Dar Rāh-i Ḥaqq. [In Arabic]
- Baranjkar, R., Mirafzali, S. A., & Nosratian Ahur, M. (2022). *Qawā‘id kalāmī: Luḥ, aṣṣlaḥ, ‘adl wa faḍl* (1st ed.). Qom: Dār al-Ḥadīth. [In Persian]
- Beranjkar, R. (2012). *Ravish-shināsī-yi ‘ilm-i kalām* (2nd ed.). Qom: Dār al-Ḥadīth. [In Persian]
- Fayyūmī, A. (n.d.). *Al-Miṣbāḥ al-munīr* (vol. 2). Beirut: Dār al-Qalam. [In Arabic]
- Golpayegani, S. M. R. (1992). *Kitāb al-qaḍā’* (vol. 1, 1st ed.), ed. S. A. Hosseini Milani. Qom: Dār al-Qur’ān al-Karīm. [In Arabic]
- Hosseini Milani, S. A. (2007). *Taḥqīq al-uṣūl* (vol. 3, 2nd ed.). Qom: al-Ḥaqā’iq. [In Arabic]
- Hosseini Milani, S. A. (2013). *Jawāhir al-kalām fi ma’rifat al-imām wa-l-imāma* (vol. 1, 2nd ed.). Qom: Markaz Ḥaqā’iq Islāmī. [In Arabic]
- Iṣfahānī, M. Ḥ. (2008). *Nihāyat al-dirāya fi sharḥ al-kifāya* (vol. 2, 2nd ed.). Beirut: Mu’assasat Āl al-Bayt ‘Alayhim al-Salām li-Iḥyā’ al-Turāth. [In Arabic]
- Jazā’irī, M. J. (1994). *Muntahā al-dirāya fi tawḍīḥ al-kifāya* (vol. 4, 4th ed.). Qom: Mu’assasa-yi Dār al-Kitāb. [In Arabic]
- Kajūrī Shīrāzī, M. M. (2001). *Al-Ijtihād wa al-taqlīd* (1st ed.). Qom: al-Nahāwandī. [In Arabic]
- Kāshif al-Ghiṭā’, ‘A. (1961). *Al-Nūr al-sāṭi‘ fi al-fiqh al-nāfi‘* (vol. 1, 1st ed.). Najaf: al-Ādāb. [In Arabic]
- Khoei, A. (1992). *Miṣbāḥ al-uṣūl* (vol. 1, 1st ed., M. S. Wā‘iz Ḥusaynī Bahsūdī, ed.). Qom: Maktabat al-Dāwarī. [In Arabic]



نظر

سال بیست و نهم، شماره سوم زمستانی ۱۴۰۳

- Mūsawī Qazwīnī, ‘A. (2006). *Ta’liqa ‘alā Ma‘ālim al-uṣūl* (vol. 4, 1st ed.). Qom: Islamic Publishing Office. [In Arabic]
- Nāṣirī, M. H. (1997). *Fawā’id al-uṣūl* (vol. 3, 1st ed.). Qom: Society of Seminary Teachers of Qom Seminary. [In Arabic]
- Nosratian Ahur, M. (2022). Rūykard-i uṣūliyān bih qā‘idi-yi luṭf dar sanji-yi i‘tibār. *Pazhūhish-hāyi uṣūlī*, 9(3), pp. 125-152. [In Persian]
- Qāḍī ‘Abd al-Jabbār, A. (n.d.). *Mutashābih al-Qur’ān*. Cairo: Maktabat Dār al-Turāth. [In Arabic]
- Rabbānī Gulpāyghānī, ‘A. (2013). *Al-Qawā‘id al-kalāmiyya* (1st ed.). Qom: Imam Sadiq Institute. [In Arabic]
- Rāzī-Najafī Iṣfahānī, M. T. b. ‘A. (2008). *Hidāyat al-mustarshidīn* (vol. 2, 2nd ed.). Qom: Islamic Publishing Institute. [In Arabic]
- Sabzawārī, ‘A. (n.d.). *Tahdhīb al-uṣūl* (vol. 2, 2nd ed.). Qom: al-Manar Institute. [In Arabic]
- Sayyid al-Murtaḍā. (1967). *Jumal al-‘ilm wa-l-‘amal* (1st ed.). Najaf: Maṭba‘at al-Ādāb. [In Arabic]
- Shahīd al-Thānī, Z. b. ‘A. (2007). *Al-Rawḍat al-bahiyya fi sharḥ al-lum‘at al-Dimashqiyya* (vol. 2, 1st ed.). Beirut: Dār al-Ta‘āruf lil-Maṭbū‘āt. [In Arabic]
- Shaykh al-Anṣārī, M. (2005). *Al-Fawā’id al-uṣūliyya* (1st ed.). Tehran: Shams Tabrizī. [In Arabic]
- Shaykh al-Ṭūsī, M. (1985). *Al-Iqtisād fīmā yata‘allaq bi al-i‘tiqād* (vol. 2, 2nd ed.). Beirut: Dār al-Aḍwā‘. [In Arabic]
- Shaykh al-Ṭūsī, M. (1991). *Al-‘Udda fi uṣūl al-fiqh* (1st ed.). Qom: Nashr Muḥammad Taqī ‘Alāqabandiyān. [In Arabic]

